

عقل گرایی و نص گرایی در تشیع

(با بررسی تطبیقی دیدگاه‌های شیخ صدوق و شیخ مفید)*

عبدالمجید حکیم الهی**

چکیده

با آغاز غیبت امام دوازدهم علیه السلام دوره حیرت در جامعه شیعی آغاز می‌شود؛ از سویی جامعه شیعی از درون با پرسش‌هایی مواجه است و از سوی مقابل نیز شیعیان با شبهات و پرسش‌هایی از طرف فرقه‌ها و مکاتب دیگر به ویژه زیدی‌ها و معتزله مواجه شده‌اند. با توجه به این فضای فکری است که دو مکتب قم و بغداد با دو رویکرد نص‌گرایانه و عقل‌گرایانه دو منظومه معرفتی شیعه را شکل داده‌اند. با توجه به بحران‌های دوره حیرت است که شیخ صدوق و شیخ مفید تلاش می‌کنند با نوآوری‌های خود در دایره دو رویکرد نص‌گرا و عقل‌گرا، جامعه شیعی را از این بحران خارج سازند. با توجه به آنچه گفته شد، نوشتار حاضر تلاش دارد به این پرسش بپردازد که در یک بررسی تطبیقی، عقل چه جایگاهی در منظومه معارف مکتب عقل‌گرای بغداد و نص‌گرای قم داشته است و نوآوری‌های شیخ صدوق و شیخ مفید در جایگاه عقل چیست. در پاسخ به این پرسش تلاش خواهد شد تا نشان داده شود که جایگاه عقل در معارف شیعی و صورت‌بندی نص‌گرا و عقل‌گرا در دو مکتب قم و بغداد پس از عصر غیبت معصوم علیه السلام به دلیل آموزه‌های اهل بیت علیهم السلام با شکاف عمیقی که در کلام و فقه اهل سنت با دو رویکرد اشعری و معتزلی به وجود آمد، مواجه نشد و پس از آغاز عصر غیبت و نیازهای جوامع شیعی در این عصر، شیخ صدوق و شیخ مفید با نوآوری‌های خود در حدیث‌شناسی و علم کلام جایگاه عقل در معارف شیعی را رشد دادند که تأثیرات آن از حدیث‌شناسی به علم کلام و سپس به فقه و اصول فقه انتقال یافت و عقل به عنوان ادله چهارم در فقه جای گرفت.

کلید واژه‌ها: مکتب قم، مکتب بغداد، نص‌گرایی، عقل‌گرایی، شیخ صدوق، شیخ

مفید، رشد جایگاه عقل.

* تاریخ دریافت مقاله: ۹۴/۰۸/۰۱ - تاریخ پذیرش مقاله: ۹۴/۱۲/۱۵

** عضو هیئت علمی جامعه المصطفی صلی الله علیه و آله / العالمیه / hakimelahi110@yahoo.com

مقدمه

یکی از مهم‌ترین مسائلی که از گذشته تا کنون علما و دانشمندان جهان اسلام را به چالش گرفته است، بحث عقل و نص است که گرایشات متعددی را در میان شیعیان و اهل سنت پدید آورده است. در این رابطه باید توجه داشت به علت آموزه‌های اصیل و ناب اهل بیت علیهم‌السلام جنس بحث از عقل و نص در جهان تشیع با اهل سنت متفاوت است. در جهان شیعی و در مقطع سه قرن نخست به دلیل حضور امام معصوم علیه‌السلام شکاف و گسستی عمیق را در مسئله عقل و نص شاهد نیستیم، اما پس از آغاز دوره غیبت از طرفی جوامع شیعی با بحران عدم حضور امام معصوم علیه‌السلام مواجه شدند و از جانب دیگر امواج فکری مختلفی از طرف فرهنگ‌های مختلف وارد جهان اسلام شد که جامعه شیعی باید پاسخگوی شبهات و پرسش‌ها مطرح شده می‌بود. در این دوره بود که علم کلام به شکل ضابطه‌مندی رشد یافت و تأثیرات آن در علوم دیگر شیعی به ویژه فقه نمایان شد. مهم‌ترین بحث در این دوره، جایگاه عقل در منظومه فکری شیعه است که به شکل دو گرایش عقل‌گرایی و نص‌گرایی در دو مکتب بغداد و قم جلوه‌گر شد.

در رابطه با مکتب نص‌گرا که در قم پایه‌گذاری شد یکی از شخصیت‌های تأثیرگذار و مهم شیخ صدوق است که به عنوان آخرین فرد شاخص مکتب قم شناخته می‌شود. در مقابل نیز مکتب بغداد با علمایی چون نوبختی، شیخ مفید و سید مرتضی دیدگاه متفاوتی از جایگاه عقل در منظومه فکری معرفتی شیعه داشتند. پژوهش حاضر تلاش دارد با محوریت این پرسش که در یک بررسی تطبیقی، عقل چه جایگاهی در منظومه معارف مکتب عقل‌گرای بغداد و نص‌گرای قم داشته است و نوآوری‌های شیخ صدوق و شیخ مفید در جایگاه عقل چیست، به بررسی جایگاه عقل در معارف شیعی پس از آغاز عصر غیبت بپردازد و نشان دهد که جایگاه عقل در معارف شیعی، خلاف اهل سنت راه افراط و تفریط نپیموده است. پاسخ ابتدایی به پرسش حاضر این است که جایگاه عقل در معارف شیعی و صورت‌بندی نص‌گرا و عقل‌گرا در دو مکتب قم و بغداد پس از عصر غیبت معصوم علیه‌السلام به دلیل آموزه‌های اهل بیت علیهم‌السلام با شکاف عمیقی که در کلام و فقه اهل سنت با دو رویکرد اشعری و معتزلی به وجود آمد، مواجه نشد و پس از آغاز عصر غیبت و نیازهای جوامع شیعی در این عصر، شیخ صدوق و شیخ مفید با نوآوری‌های خود در حدیث‌شناسی و علم کلام جایگاه عقل در معارف شیعی را رشد دادند که تأثیرات آن از حدیث‌شناسی به علم کلام و سپس به فقه و اصول فقه انتقال یافت و عقل به عنوان ادله چهارم در فقه جای گرفت.

۱. مفاهیم

عقل

«عقل» (بر وزن ابر) مصدر عقل یعقل، واژه‌ای عربی است. لغت‌شناسان عرب «حجر» و «نهی» را مرادف عقل دانسته‌اند و برخی متضاد آن را «حمق» و عده‌ای «جهل» دانسته‌اند. معانی ذکر شده در کتب لغت عربی، برای این واژه را می‌توان در دو دسته تقسیم‌بندی کرد. دسته اول شامل «منع»، «نهی»، «امساک»، «جلوگیری و حفظ کردن» است و دسته دوم عبارت است از «بستن»، «نسبت دادن» و «ربط دادن». بر این اساس از آنجا که مشتقات متعدد ذکر شده در کتب لغت با یکی از دو معنای فوق مرتبط است، می‌توان این دو را معانی اساسی واژه عقل دانست که در هریک از مشتقاتش^۱ به نوعی نهفته است. (خسروپناه و امیری، ۱۳۸۸: ۳۴)

واژه عقل در فلسفه، در برابر اصطلاح تجربه‌گرایی قرار می‌گیرد و به معنای آن است که هر امری در مورد حقایق اساسی عالم را می‌توان به وسیله عقل تبیین نمود. عقل‌گرایی در کلام، در برابر ایمان‌گرایی قرار دارد و به معنای آن است که عقل بر ایمان مقدم داشته می‌شود و کلیه اصول و حقایق دینی بر مبنای عقل اثبات می‌پذیرند، نه آنکه بر مبنای ایمان استوار باشند. سومین کاربرد آن، عقل‌گرایی در «عصر عقل» یا «دوره روشنگری» است. این اصطلاح برای توصیف جهان‌بینی‌ها و رهیافت‌های فیلسوفان عصر روشنگری قرن هجدهم به کار می‌رود که عقل نزد آنان در برابر ایمان، مرجعیت سنتی، جمودگرایی و خرافه‌پرستی قرار می‌گیرد و خصوصاً تقابلی با مسیحیت سنتی دارد. متفکران روشنفکری به قابلیت و کفایت عقل در تمام حوزه‌های مربوط به حیات انسانی، اعم از علم، دین، اخلاق، سیاست و غیر آن، به گونه‌ای جزمی، اطمینان داشتند. (عقل‌بسندگی یا عقل خود بسنده) (بی‌نام، ۱۳۸۲: ۱۲۶-۱۲۵)

۲. عقل‌گرایی در کلام

در جهان تشیع و به خصوص با گسترش فاصله نسل‌ها و بروز بحران‌های فکری و اعتقادی و درگیری و نزاع‌های فرهنگ‌ها و تمدن‌ها، پرسش‌ها و شبهات بی‌شماری به سوی جوامع اسلامی سرازیر گشت و دل و اندیشه نو مسلمانان را نشانه رفت؛

۱. عقل در لغت معانی متعددی دارد که گاهی در معنای حدیثی و مصدری به کار می‌رود و زمانی در معنای اسمی استعمال می‌شود.

پرسش‌هایی درباره وجود خدا، عدالت، قضا و قدر، معاد، نبوت و امامت که در ذات خود سست‌سازی و ویرانگری زیر ساخت‌های ایمانی و باورهای دینی را به همراه داشت. با توجه به این پرسش‌ها بود که علم کلام رونق گرفت و ادوار مختلفی را در اهل سنت و تشیع از سر گذراند و مکاتب مختلفی شکل گرفت. کلام عقلی (زیر بنای کلام فلسفی و مشخصه بنیادین آن) که از آبشخور عقل فلسفی سیراب گشته و اصول و مبانی نظری خود را بر پایه برداشت‌ها و دستاوردهای آن بنیان نهاده بود، سامان‌بخشی و تحقق اهداف خاص را در عرصه پاسداری از آموزه‌های جاودان وحی و زدودن شبهه از ساحت آن دنبال نمود. این رویکرد نوین از ویژگی‌های مهم ذیل برخوردار بود:

۱. بنیان نهادن نظام معرفتی مستقل از باورهای پذیرفته شده و پیش داوری‌های ثابت ذهنی؛
۲. تغییر شیوه استدلال (که بخش اساسی نظام معرفتی را تشکیل می‌دهد) از مسلمات دینی و قضایای مشهور و رایج در میان عرف مسلمانان به بدیهیات عقلی و مقدمات یقینی؛
۳. اعتقاد و اعتماد به مستقلات عقلیه؛ (قضایایی که به ادراک مستقل عقل و قدرت آن برای درک حقیقت امور دلالت دارد)
۴. بهره‌برداری از نتایج و دستاوردهای برهان‌های عقلی، فلسفی در تبیین عالمانه اصول و فروع دین؛
۵. کارآیی روش استدلالی در گستره‌های تصحیح و هدایت مؤمنان و برطرف ساختن شبهات معاندان یا شکاکان و ره‌یافتگی جستجوگران پرسشگر؛
۶. این نگرش چون قرائت بشری است در برابر تغییر شرایط کهن و پدیدار گشتن دیدگاه‌های علمی و فلسفی جدید، انعطاف‌پذیر می‌باشد و با وجود همه ویژگی‌ها و امتیازات کما بیش در معرض چالش‌های متعدد قرار گرفته است. (مسعودی و استادی، ۱۳۸۹: ۴۳)

۳. عقل‌گرایی در فقه

عقل در فقه و فقه سیاسی شیعه، به معنای «عقل عملی» است که اساساً بر مدار حسن و قبح عقلی و ملازمه آن با حکم شرعی استوار است، زیرا فقه ناظر به عمل مکلفین است. شیخ محمدرضا مظفر، اندیشمند معاصر شیعه نیز دلیل عقلی را همان حکم عقل که مستلزم قطع به حکم شرعی است، معرفی می‌کند. بنابراین منظور از عقل در کلام مرحوم مظفر عقل عملی در مقابل عقل نظری است که با تکیه بر حسن و قبح عقلی و به استقلال یا به طور غیر مستقل به تولید حکم شرعی در تدبیر مدن و زندگی سیاسی شیعه می‌پردازد. وقتی از عقل تحت عنوان

منبع مستقل در کنار سه منبع دیگر در فقه عمومی بحث می‌کنیم، بحث اساسی در سه جنبه مهم جریان دارد: ۱. عقل تحت عنوان خود شریعت (حجت)؛ ۲. عقل به عنوان ابزار رسیدن به شریعت؛ ۳. جایگاه عقل در منطقه الفراغ.

مسائل اصولی مربوط به عقل دو قسم است: ۱. ملاکات و مناط احکام (فلسفه احکام)؛ ۲. لوازم احکام. برای توضیح مناط احکام باید گفت: یکی از مسلمات اسلامی این است که احکام شرعی تابع و منبعث از یک سلسله مصالح و مفساد واقعی است. آن حکمت‌ها به نحوی است که اگر عقل انسان به آنها آگاه گردد همان حکمی را می‌کند که شرع کرده است. اگر فرض کنیم در مورد بخصوصی از طریق نقل، هیچ‌گونه حکم شرعی به ما ابلاغ نشده است، ولی عقل به‌طور یقین و جزم به حکمت خاصی در ردیف سایر حکمت‌ها پی‌ببرد، کشف می‌کند که حکم شارع چیست. نکته قابل توجه این‌که در مواردی عقل به مناط احکام دست نمی‌یابد، ولی می‌بیند که شارع در اینجا حکمی دارد، حکم می‌کند که قطعاً در اینجا مصلحتی در کار بوده و الا شارع حکم نمی‌کرد. (عباسی تبار فیروز جاه، ۱۳۸۵، ۳۲-۳۴)

به طور خلاصه آنچه در اصول فقه شیعه از عقل به عنوان یکی از منابع شریعت یاد شده است نه عقل نظری بلکه عقل عملی است. منظور از عقل در این ترکیب نیز اغلب، دلیل عقلی است و نه خود عقل. از این رو بیشتر فقهایایی که مسئله عقل را مطرح کرده‌اند به تعریف آن نپرداخته‌اند و به جای آن به مسئله دلیل عقلی اهتمام ورزیده‌اند. دلیل این امر آن است که عقل به عنوان نیروی فهم نمی‌تواند منبع حکم شرعی باشد، بلکه به لحاظ یافته‌ها و معارف خودش به عنوان دلیل و منبع حکم شرعی مطرح است. (قماش، ۱۳۸۴: ۳۸ و ۳۹)

آنچه در این نوشتار اهمیت دارد این است که در فقه همین دلیل عقلی است که اخباریانی چون ملا محمد امین استرآبادی، روی خوش بدان نشان ندادند و اخباریان دیگری چون شیخ حر عاملی، احکام قطعی عقل را قبول کردند، اما بر این باورند که برای استنباط احکام شرع از مقدمات عقل، یقین حاصل نمی‌شود و برخی از آنها حتی با پذیرفتن حصول یقین به حکم شرع از طریق عقل، حجیت چنین حکم شرعی را مورد تردید قرار داده‌اند. (شفیعی، ۱۳۸۷: ۱۳)

۴. عقل‌گرایی در علوم حدیثی شیعه

اگرچه در منابع حدیثی شیعه تعریف جامعی از عقل وجود ندارد، اما محدثان شیعه خلاف محدثان غیر امامیه به عقل به عنوان یکی از حجت‌های الهی که خداوند به انسان عطا فرموده اعتبار ویژه‌ای می‌دهند. اول آنکه عقل همان گونه که مرحوم کلینی در حدیث هشام ذکر نموده، حجتی درونی است که هم‌عرض و هم‌دوش انبیا و

رسل به عنوان حجت بیرونی به انسان عطا شده است؛ دوم آنکه خداوند بر طبق آن عقاب و ثواب می‌دهد (کلینی، ۱۳۴۸: ۱۵۶) و می‌تواند انسان را مورد مؤاخذه قرار دهد.

۵. نص گرایی

«نص» واژه‌ای است که دست‌کم دو کاربرد دارد: گاهی در مقابل ظاهر به کار می‌رود (طریحی، ۱۳۶۲: ۱۸۴) و گاهی نیز به معنای «نقل» است و در مقابل «عقل» مطرح می‌شود. (صدر، ۱۳۹۵: ۱۰)

مقصود از «نص» در این نوشتار، کاربرد دوم آن است و مراد از آن نقل هر متنی است که ریشه در وحی داشته باشد. به عبارت دیگر نقل وحیانی که شامل قرآن و حدیث می‌شود.

معتقدان به نص‌گرایی یا اعتباری برای عقل در فهم و تفسیر قرآن قائل نیستند یا غالباً نقل را بر عقل مقدم می‌دارند. رویکرد یاد شده دیدگاه‌های متعددی را در بر می‌گیرد. اعتنا نکردن جدی به عقل در تفسیر، همچنین اخذ به ظاهر نصوص دینی و تعبد به آن نزد همه قائلان به نص‌گرایی یکسان نیست، به نحوی که در طیف دیدگاه‌های موجود در این جریان، دو گرایش افراطی و معتدل را می‌توان از هم بازشناخت. (آریان، ۱۳۸۹: ۷۲)

۶. عقل گرایی و نص گرایی در شیعه امامیه در عصر ظهور

یاران ائمه علیهم‌السلام بویژه اصحاب امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد: متکلمین و محدثین یا فقهاء. از متکلمین می‌توان به هشام بن حکم، هشام بن سالم، حمران بن اعین، محمد بن طیار و مؤمن طاق را نام برد و از محدثین یا فقها باید به محمد بن مسلم، احمد بن محمد بن خالد برقی و محمد بن حسن الصفار یاد کرد. تفاوت و تمایز این دو گروه در نحوه و میزان به کارگیری عقل در معارف دینی است و از این رو می‌توان آنها را اولین نمایندگان عقل‌گرایی و نص‌گرایی در عالم تشیع دانست.

در میان علمای شیعه خلاف اهل سنت تا قرن سوم هجری میان متکلمان و محدثان اختلاف چندانی وجود نداشت؛ البته گاهی مباحثی میان متکلمان و اصحاب ائمه علیهم‌السلام روی می‌داد، اما آن شکافی که میان حنابله و معتزله در این دوران وجود داشت، میان نص‌گرایی و خردگرایی تشیع دیده نمی‌شود. اعتدال دانشمندان شیعه در به کارگیری عقل و استناد به نصوص دینی را باید دلیل این امر دانست. وجود روایات اهل بیت علیهم‌السلام و بویژه حضور ائمه علیهم‌السلام در کنار شیعیان از بروز افراط و تفریط و اختلاف می‌کاست. اساساً شیوه امامان شیعه به گونه‌ای است که ضمن استقبال از عقل

و طرح مباحث عقلی، دایره ادراک عقل را محدود می‌کردند و مؤمنان را از کشاندن عقل به فراسوی مرزهای آن برحذر داشته‌اند. (شریعت‌مداری، ۱۳۹۳: ۳۴-۳۲)

از قرن سوم که مقارن عصر تقیه و دوران غیبت ائمه علیهم‌السلام است، به تدریج این دو جریان کلامی و حدیثی از یکدیگر فاصله گرفتند و در نهایت به دو دیدگاه کاملاً متفاوت تبدیل شدند. هرچند در عالم تشیع هیچگاه تقابل حنبلی، معتزلی شکل نگرفت، اما در قرن سوم و چهارم دو جریان عقل‌گرایی و نص‌گرایی کاملاً متمایز شده و تقریباً رو در روی یکدیگر قرار می‌گیرند. بارزترین شخصیت‌های کلامی را در خاندان نوبختی و سپس مکتب بغداد به محوریت شیخ طوسی باید جست و بزرگترین نمایندگان نص‌گرایی را محدثین قم و ری می‌توان شمرد. (همان)

۷. بحران‌های معرفتی جامعه شیعی پس از آغاز عصر غیبت

معصوم علیه‌السلام

پس از آغاز عصر غیبت امام دوازدهم علیه‌السلام جوامع شیعی با بحران معرفتی مواجه شدند. شیخ صدوق که اثر مشهور خود کمال‌الدین و تمام النعمه را بین سال‌های ۳۵۵ تا ۳۶۷ هـ نگاشته است، در این خصوص به جامعه شیعه نیشابور اشاره می‌کند و می‌گوید در مدت اقامت خود در آنجا، اغلب شیعیانی را که نزد می‌آمدند، در امر غیبت متحیر می‌یافتم. (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱: ۲) این حیرت با شدت گرفتن منازعات کلامی افزایش یافته بود. عالم امامی، نجم‌الدین ابوسعید محمد بن حسن بن علی بن صلت قمی که در بخارا اقامت گزیده بود از مجادله‌ای که بین خود و یکی از فلاسفه و منطقیان در بخارا روی داده و وی را در امر غیبت به تردید افکنده بود به شیخ صدوق در قم خبر داده است. در پی ابراز این تردید، شیخ صدوق با نقل روایات و اخبار وارده در امر غیبت، تردید وی را برطرف ساخت و بعد این ماجرا شیخ صدوق کتاب کمال‌الدین را تألیف کرد. (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱: ۳ و ۲) نظیر این گفتگو، میان شیخ صدوق و فردی در بغداد نیز رخ داده بود. آنچه در این گفتگو مورد تأکید قرار گرفته، طولانی شدن غیبت و بازگشت عده‌ای از عقیده امامیه بوده است. (همان: ۱۶ و ۱۷) از مراکز مهم علمی شیعه در این دوره، ری و بغداد بوده است. در این دو شهر، علمای زیدی آل بویه و جامعه پر توان معتزله در بغداد در نقد آرای امامیه آثاری به رشته تحریر در آورده‌اند. درباره معتزله بغداد تنها اطلاعات اندکی در کتاب کفایه‌الاثیر خزاز قمی آمده است، اما درباره حملات زیدیه، شیخ صدوق به نحو مشروحی این انتقادات را نقل کرده است. (رحمتی: ۱۳۸۵ و جودکی: ۱۳۸۴)

۸. مکتب قم و شیخ صدوق

فقها و محدثان قم غالباً از روش اهل حدیث در تحلیل و بررسی مسائل اسلامی و کلامی بهره می‌جستند و به متن روایت بسنده می‌نمودند، لیکن انجام استدلال‌های عقلی در میان آثارشان حکایت از به‌کارگیری عقل و استفاده از این ابزار برای استدلال بر مباحث کلامی و فقهی دارد. علیرغم اینکه شیخ صدوق نماینده مکتب نص‌گراست، ولی وجود مطالب عقلی و لغوی که برای فهم روایات نقل کرده است (تستری، ۱۳۱۶: ۲۱۰) دلیلی بر بهره‌گیری وی از عقل در تفسیر آموزه‌های دینی در یک حد نازلی دارد. در عین حال در بین قمی‌ها افرادی بودند که از عقل در مباحث علمی خود بیشتر استفاده می‌کردند که این روش را می‌توان حد وسط نص‌گرایی اهل حدیث و عقل‌گرایان بغداد دانست، چنانچه مناظرات سعدبن عبدالله اشعری با مخالفان (صدوق، ۱۳۹۵: ۴۶۲) و همچنین مناظرات علی بن بابویه قمی را می‌توان از این دست بر شمرد. (همان: ۱۶)

آنچه به عنوان نقطه قوت در مکتب نص‌گرای قم می‌توان از آن یاد کرد توجه ویژه ایشان به احادیث و روایات است که در آغاز دوره غیبت توانست جامعه شیعه را از بحران خارج کند. در این دوره، جوامع شیعی از طرف معتزله، زیدیه و فرق دیگر مورد حمله قرار گرفت که از آن دوره به عنوان دوره «حیرت» یاد می‌کنند. مهم‌ترین تأثیر مکتب قم را می‌توان گذار جامعه شیعی از دوران حیرت با کمک احادیث معصومین علیهم‌السلام دانست و همان گونه که بیان شد سرآمد آن شیخ صدوق بود، اما گذار از این دوره به نوآوری‌هایی نیاز داشت که شیخ صدوق با استفاده از رویکردهای عقل-گرایانه در علم حدیث توانست بر مسائل پیچیده پس از آغاز عصر غیبت چیره شود.

۹. عقل در منظومه فکری شیخ صدوق

شیخ صدوق علیرغم اینکه بسیاری از روایات مربوط به عقل را در کتاب‌های حدیثی خود نقل می‌کند، اما در هیچ یک از آثارش باب یا فصلی به عنوان کتاب‌العقل نیاورده و عقل را به عنوان مستقل مورد توجه قرار نداده است. ایشان جدال را مردود دانسته و مورد نکوهش قرار می‌دهد و در این زمینه روایاتی از ائمه علیهم‌السلام نقل می‌کند. وی در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که در آن از جدل درباره خدا نهی شده است و متکلمان به هلاکت می‌رسند: «قال الصادق علیه‌السلام: يهلك اصحاب الكلام و ينجو المسلمون». (صدوق، ۱۳۸۰: ۷۴)

صدوق معتقد است که برای اثبات گزاره‌های دینی باید از قرآن و روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام استعانت جست و در بحث با مخالفان نیز از این دو منبع وحیانی بهره

گرفت. به تعبیر دیگر، وی معتقد است که تنها منبع شناخت و یگانه مصدر استدلال برای اثبات مسائل دینی، وحی است. استدلال صدوق بر این مدعی که عقل نمی‌تواند به عنوان مصدر مستقل احکام باشد این است که اگر عقل منبعی برای فهم احکام بود، دیگر نیازی به وحی نبود. (همان: ۴۲)

صدوق نه تنها در احکام فقهی جایگاهی برای عقل قائل نیست، بلکه در مباحث اعتقادی و اصول دین نیز مخالف بهره‌گیری از استدلال‌های عقلی است. (همان) صدوق برای اثبات خداوند متعال از طریق نقل استفاده کرده است و در این خصوص روایات و آیات قرآن را نقل می‌کند. (همان: ۴۵) دیدگاه صدوق در خصوص معرفت حضرت حق تبارک و تعالی در کتاب التوحید روشن می‌شود. وی در باب «آنچه عز و جل لایعرف الا به» می‌فرماید صحیح این است که باید خدا را به خدا بشناسیم نه به قول خود، اگر به عقل هم بشناسیم او را هم خداوند هبه نموده است و به انبیا هم شناخته نشود، زیرا آنها را هم خداوند ارسال کرده است و اگر به نفسمان هم بشناسیم، باز آن را هم خداوند آفریده است. (صدوق، ۱۳۹۸ق: ۴۵۰)

شیخ صدوق در مورد طفلی که در بیابان رها شود و کسی را نبیند و کسی او را ارشاد نکند، اگر از راه تعقل به وجود صناعی برسد، می‌فرماید چنین امری امکان‌پذیر نیست و اگر هم اتفاق بیفتد این فرد حجت خداست و آن حضرت ابراهیم علیه السلام است و اگر عقل بشری در شناخت خداوند کافی بود خداوند نمی‌فرمود: فاعلم أنه لا اله الا الله.

وی دلیل‌های حضرت ابراهیم علیه السلام را نیز الهامات الهی می‌داند. (همان: ۴۵۱)

شیخ صدوق در کتاب علل الشرایع برخلاف عنوان کتاب فقط به نقل احادیث پرداخته و با اینکه عقل یکی از راه‌های شناخت فلسفه و اسرار احکام است، در این کتاب به مباحث عقلی نپرداخته است. وی اخبار آحاد را نه تنها در مسائل فقهی می‌پذیرد، بلکه در بسیار از مسائل اعتقادی نیز بر مبنای اخبار آحاد، معارف دینی را ارائه نموده است. این مسئله تا حدی است که شیخ انصاری وی را از اخباریین معرفی می‌کند. شیخ انصاری در شرح عبارت علامه در النهایه^۱ می‌فرماید: ان المراد العلامة من اخباریین یمكن ان یكون مثل الصدوق و شیخه قدس سرهما. (انصاری، ۱۲۱۴ق: ۱۵۴)

صدوق در مقدمه من لایحضره الفقیه می‌نویسد: احادیثی را نقل می‌کند که طبق آنها فتوا می‌دهد و بین خود و خدایش حجت است. این ادعا در حالی است که صدوق از افرادی که توثیق نشده‌اند حدیث نقل می‌کند. (صدوق، ۱۳۶۲: مقدمه) افزون بر این در مشیخه کتاب «من لایحضر» به روایانی بر می‌خوریم که وثاقت آنها ثابت نشده

۱. ان الاخباریین منهم لم یعولوا فی اصول‌الدین و فروعه الا علی اخبار الاحاد.

است، اما چون حدیث آنها در کتب معتبره آمده است از نظر شیخ صدوق پذیرفته شده است.

در عین حال باید گفت که صدوق بهره‌گیری از عقل را به طور کلی منکر نیست و در کتاب‌های ایشان مباحثی همچون تأویل و تفسیر که برگرفته از عقل است، زیاد دیده می‌شود. مهم میزان اعتباردهی به عقل و نقل است و اینکه در صورت تعارض عقل و نقل کدام یک بر دیگری رجحان دارد. علیرغم آنچه از صدوق در نص‌گرایی و اعتماد بر سنت معروف است، ولی از بررسی آثار ایشان معلوم می‌شود که وی روش میانه و اعتدالی را برگزیده است؛ نه جمودگری اهل حدیث و نه افراط‌گری عقلی معتزله را.

شیخ صدوق عرصه‌های معرفتی را به سه دسته تقسیم می‌کند. در دسته اول، صدوق درک و ورود عقل را ممنوع می‌داند، همچنان که در توضیح آیه «و علم ادم الاسماء کلها» می‌فرماید حکمت اینکه خداوند اسماء را به آدم آموخت این است که دستیابی به برخی از علوم جز با نقل امکان‌پذیر نیست. (صدوق، ۱۳۹۵: ۱۶) در دسته دوم برخی از عرصه‌های شناختی همچون نبوت را جایگاه عقل می‌داند. وی در این خصوص می‌گوید: اگر خداوند، پیامبر ﷺ را به عنوان خاتم انبیاء معرفی نمی‌کرد، عقل حکم می‌کرد که در همه زمان‌ها باید پیامبری از جانب خداوند باشد و دسته سوم، مسائلی است که شیخ صدوق آنها را مشترک بین عقل و نقل می‌داند. همان گونه که گاه ادله نقلی متضمن استدلال‌های عقلی است. (همان)

بنابراین شیخ صدوق گرچه عقل را به عنوان یک منبع مستقل معرفتی نمی‌پذیرد و در این خصوص به روایاتی که نهی از کلام دارد استناد می‌نماید، ولی در عین حال، روش عقلی و بهره‌گیری از عقل را به طور کامل منکر نیست، بلکه آن را از طریق روایات و آیات بیان می‌کند. (ر.ک: برنجکار و موسوی، ۱۳۸۹)

۱۰. مکتب بغداد و شیخ مفید

علمای بغداد در استدلال‌ها و تبیین و تفسیر آموزه‌های دینی از روش‌های عقلی بیشتر بهره می‌گرفتند و در نتیجه مکتب کلامی بغداد به مکتب عقل‌گرا معروف و مشهور شد. مهم‌ترین عواملی که سبب شد گرایش عقلی در بین این دسته از عالمان رشد کند عبارت‌اند از آموزه‌های قرآن که با واژه‌های گوناگون از قبیل تفکر، لب، نُهی، فقه، شعور، بصیرت، درایت، ذکر و... از عقل ستایش کرده و به کارگیری آن را تشویق می‌کند و با بهره‌گیری از حجت عقلی در اثبات معارف اسلامی^۱ و طلب برهان عقلی از

۱. مؤمنون: ۹۱؛ انبیا: ۲۲.

مخالفان^۱ و تبیین لغزشگاه‌های عقل^۲ بر اعتبار و حجیت آن صحه می‌گذارد. تأکید امامان بر بهره‌گیری از عقل که در روایات بی‌شماری از اهل‌بیت علیهم‌السلام مطرح شده است، سیره امامان معصوم علیهم‌السلام و تربیت شاگردان عقل‌گرا نیز دلیل دیگری برای عقل‌گرایان است.

مواجهه مسلمانان با فرهنگ‌های دیگر و گسترش و تنوع شبهات و رویکردهای عقلی بیگانگان و عدم اعتقاد و باور آنها به کتاب و سنت موجب می‌شد تا علمای اسلام نیز در مناظرات خود از روش‌های عقلی برای مناظره استفاده نمایند. مناظرات امامان معصوم علیهم‌السلام و شاگردان آنها همچون هشام‌بن‌حکم و مؤمن‌الطلاق نمونه بارزی از این رویکرد و بهره‌گیری از عقل در مواجهه با فرهنگ‌های مختلف در مباحث اعتقادی است. خاندان نوبختی که حدود سه قرن دانشمندان بزرگی را به عالم اسلام و تشیع عرضه داشت و عقل‌گرایی شیعه را به نقطه اوج خود رساند نیز تأثیر عمده‌ای بر گسترش عقل‌گرایی در کلام شیعی داشتند. آنها به دلیل آشنایی با فلسفه ایران و یونان و نیز آشنایی با کلام معتزلی، نظام کاملی از قواعد عقلی بنا کردند که کلام شیعه را تا قرن‌ها تحت تأثیر قرار داد. (سبحانی، ۱۳۷۴: ۲۲۳) مهم‌ترین اثر این دوره کتاب الیاقوت است که در بُعد عقلی چنان پیش می‌رود که پس از دو قرن علامه حلی این کتاب را کاملاً موافق با مکتب فلسفی کلامی خواجه طوسی می‌بیند و به شرح آن می‌پردازد. (همان)

جایگاه عقل نزد شیخ مفید

شیخ مفید نه همچون عقل‌گرایان معتزلی جایگاهی رفیع و مستقل در فهم معارف الهی برای عقل معتقد است و نه همچون اصحاب حدیث امامیه در بهره‌گیری از این حجت الهی، جایگاه عقل را نادیده می‌انگارد. شیخ مفید، خلاف معتزله بصره توانایی و قدرت استنباط عقل را در برابر وحی کوچک می‌داند و معتقد است که انسان‌ها برای کسب تکلیف محتاج رسول هستند و اگر رسولی برای آنها ارسال نشود، تکلیفی نخواهند داشت و عقل انسانی او را به این راه رهنمون نمی‌نماید و در قیامت عذاب نمی‌شوند. (صدوق، ۱۳۹۵: ۱۶) در این نگاه عقل به تنهایی درک تکلیف ندارد، گرچه برای فهم آموزه‌های دین، بی‌نیاز از عقل هم نیست.

شیخ مفید معتقد است عقل برای رسیدن به معارف الهی، محتاج وحی است، ولی این نیاز به مثابه این نیست که مدرکات عقل قابل استناد نباشد، زیرا هر معرفتی که بر

۲. بقره: ۱۱۱.

۳. اسراء: ۳۶؛ نجم: ۲۳؛ بقره: ۱۷۰؛ احزاب: ۶۷.

اساس برهان و استدلال بنیان نهاده نشود به آسانی زوال پذیر خواهد بود. مفید معتقد است که هر انسانی برای اثبات خدا باید از عقل خویش کمک گیرد، در غیر این صورت از عذاب الهی مصون نخواهد بود. (مفید(۱)، ۱۴۱۴ق، ج ۲: ۷۸) شیخ مفید در بحث بدآ از کتاب اوائل المقالات در تقویت جایگاه سمع و نص می فرماید: «ان ذلك من جهة السمع دون القياس» و نیز در بحث مرید بودن خداوند می گوید این امر به دلیل سمع است و در بیان وصف سمیع و بصیر بودن حضرت حق می نویسد: «ان استحقاق القديم سبحانه بهذه الصفات من جهة السمع دون القياس و دلائل العقول». (همان: ۱۲ و ۱۳)

در عین اینکه شیخ مفید جایگاه شایسته ای برای نقل و نص معتقد است، به شدت از بحث و جدال دفاع می کند و در کتاب تصحیح الاعتقاد به نقد دیدگاه های شیخ صدوق می پردازد. مفید با تقسیم جدال به جدال حق و جدال باطل می فرماید: خداوند در قرآن جدال به حق را تأیید کرده و به رسولش ﷺ امر به جدال نموده است: و جادلهم بالتي هي احسن». بنابراین اگر همه جدال ها باطل بود، خداوند امر به جدال نمی نمود. شیخ مفید برای اثبات این حقیقت، به روایاتی استناد می کند که امر به مناظره و کلام کرده است: «ایاکم و التقليد فانه من قلد فی دینه هلك». (صدوق، ۱۳۸۰ق: ۷۲)

شیخ مفید، خلاف پیروان مکتب نص گرای قم که اخبار آحاد را می پذیرند و برای آن در اعتقادات نیز حجیت قائل هستند، اخبار آحاد را نه تنها در اعتقادات نپذیرفته، بلکه در مسائل فقهی نیز قبول نکرده است. شیخ مفید در اوائل المقالات می نویسد:

و اقول لا يجب العلم و لا العمل بشيء من اخبار الاحاد و لا يجوز ان يقطع بخبر الواحد في الدين الا ان يقترن به ما يدل على صدق راويه على البيان. (مفید(۱)، ۱۴۱۴ق، ج ۴: ۱۲۲)

به همین دلیل است که مفید برخی از نظریات صدوق در اعتقادات را نمی پذیرد و آنها را مستند به اخبار آحاد می داند که به نظر وی حجت نیستند. شیخ مفید در بعضی مسائل معتقد است که عقل مستقلاً می تواند درک آن مسئله را داشته باشد. مثلاً در باب عصمت عقل را کافی می داند. (همان)

تلاش شیخ مفید همواره بر این بوده که با در نظر گرفتن همه جوانب مسائل دینی، جمع میان احکام عقلی و متون دینی نماید و تا آنجا که ممکن است دیدگاه های مختلف شیعی را به یکدیگر نزدیک نماید و از شدت تعارض میان نص گرایان و عقل گرایان شیعی بکاهد.

۱۱. برخی موارد نقد مفید بر صدوق

شیخ مفید با توجه به روش عقل‌گرایانه خود در برخی موارد اندیشه‌ها و افکار استادش شیخ صدوق را مورد نقد قرار داده است که به برخی از آنها اشاره می‌شود.

الف) نقد بر جمود بر نص

شیخ مفید از عدم تعمق در روایات توسط نص‌گرایان و اهل حدیث به شدت انتقاد می‌کند و در کتاب‌هایش در این خصوص به اهل حدیث حمله می‌کند. وی در کتاب تصحیح الاعتقاد می‌نویسد:

اهل حدیث، اصحاب سلامت هستند، ولی به دور از تعمق، بدون دقت و واری از کنار احادیث می‌گذرند؛ در سند آن تأمل نمی‌کنند و حق و باطل آن را از هم جدا نمی‌سازند و نمی‌دانند اگر آن احادیث را درست بشمارند، چه مشکل بزرگی گریبانگیر آنان خواهد شد. (مفید، ۱۴۱۳: ۲۱۳)

شیخ مفید در موارد دیگری نیز از عدم تعمق در روایات انتقاد می‌کند (همان: ۱۹۰-۱۹۴) و اعتماد بر روایات شاذ را مورد نکوهش قرار می‌دهد. (همان: ۱۹۸-۱۷۸)

شیخ مفید در باب مشیت و اراده در رد صدوق می‌نویسد:

آنچه را ابوجعفر در این باب آورده چیزی به دست نمی‌دهد و معانی آن مختلف و متناقض است و سبب آن این است که وی، به ظواهر احادیث گوناگون عمل کرده و از کسانی نیست که به دقت بدان‌ها بنگرد و حق و باطل آنها را تمییز دهد و به چیزی عمل کند که حجت و برهان است. آری، کسی که در مذهبش بر گفتارهای مختلف عمل نماید و از روایان تقلید نماید، حالش در ضعف همان است که ما بیان کردیم. (مفید، ۱۴۱۳: ۱۹۰-۱۹۱)

ب) نقد تقلید و تعبد در عقاید

در مکتب نص‌گرایان، پرداختن به کلام و استدلال در عقاید ممنوع و محظور است. شیخ صدوق در این خصوص معتقد به نقل آیات و احادیث مأثوره از پیامبر ﷺ و ائمه معصومین علیهم‌السلام و توضیح آنها می‌باشد (صدوق، ۱۳۸۰ق: ۷۴-۷۳) و جدل درباره خداوند را با استناد به سخنان امام صادق علیه‌السلام نادرست می‌شمرد. (همان) صدوق در جای دیگر می‌فرماید:

فأما الاحتجاج على المخالفين بقول الله و قول رسوله ﷺ و بقول
 الأئمة عليهم السلام او لمعاني كلامهم لمن يحسن الكلام فمطلق و على من لا يحسن
 فمحظور محرم. (همان)

در مقابل، شیخ مفید در دفاع از کاربرد عقل در عقاید به نقد و بررسی دلایل اهل
 حدیث می‌پردازد و می‌نویسد:

ائمه معصومین عليهم السلام همواره با مخالفان به مناظره و جدال می‌پرداختند.
 بزرگان اصحاب ایشان نیز به پیروی از ائمه عليهم السلام در هر عصری استدلال و
 نظر را به کار می‌بردند و به حق جدال می‌کردند و باطل را با حجت و برهان
 از میان می‌بردند و ائمه عليهم السلام نیز کار آنان را می‌ستودند و از آنان
 سپاسگزاری کرده و زبان به ستایش و ثنای آنان می‌گشودند. (مفید، ۱۴۱۳:
 ۲۰۱)

شیخ مفید در ادامه سخنان خود را مستند به روایاتی از کتاب اصول کافی کرده
 است. (همان)

شیخ مفید می‌فرماید:

ثابت شد که نهی ائمه معصومین عليهم السلام از کلام، مشمول گروهی است که کلام
 را نیکو نمی‌دانسته‌اند و راه‌های آن را فرا نگرفته‌اند و اشتغال به کلام باعث
 فساد آنها می‌شده است. دستور ائمه عليهم السلام به گروهی دیگر به خاطر آن بوده
 که آنها کلام را نیکو می‌دانسته و راه‌های آن را نیز می‌شناخته‌اند. (همان:
 ۲۰۲)

شیخ مفید، در توضیح و تحلیل روایاتی که سخن گفتن درباره خدا را ناروا می‌داند
 می‌نویسد:

و اما نهی از کلام درباره خدای عزوجل، اختصاص دارد به نهی از کلام در
 شبیه شمردن او به آفریدگانش و ستمگر بودن در احکامش و اما سخن در
 توحید خداوند و تقدیس و تنزیه و نفی تشبیه از خداوند، مورد امر و تشویق
 اسلام است. (همان: ۲۰۳)

ج) نقد بر تفسیر نادرست از تقیه

شیخ صدوق در زمان غیبت، تقیه را بر همه شیعیان لازم می‌داند. (صدوق، ۱۳۸۰:
 ۱۰۴) ایشان بر این باور است که تقیه در صورتی لازم است که انسان یقین داشته باشد
 اگر ایمانش را اظهار کند، سبب نابودی او خواهد شد. (مفید، ۱۴۱۳ق: ۲۴۱) شیخ مفید
 تناقض در گفتار و نوشتار صدوق در باب تقیه را ناشی از عدم تعمق در فهم روایات و

بهره نگرفتن از نیروی خرد می‌داند. وی آسیب سطحی‌نگری در روایات و جمود بر ظواهر احادیث را خطری دیگر برای جامعه شیعه می‌داند. شیخ مفید در این باره می‌نویسد:

صدوق، از شیوه اهل حدیث در عمل به ظواهر حدیث پیروی کرده و از راه تفکر دوری گزیده است و این شیوه نگرش به دین، کسی را که پای‌بند آن است، آسیب می‌رساند و باقی ماندن بر آن، مانع از بصیرت و روشن‌بینی است. (همان)

د) نقد تفسیر نفس و روح

شیخ مفید پس از اشاره به گفتار شیخ صدوق درباره نفس و روح می‌نویسد: سخن ابوجعفر، در این باب بر شیوه حدس است، نه تحقیق. اگر وی تنها به ذکر اخبار اکتفا می‌کرد و معانی آن را نمی‌آورد، برای وی بهتر بود از ورود در راهی که رفتنش برای وی مشکل است. (مفید، ۱۴۱۳ق: ۲۰۷)

مفید ورود به مباحث عقلی همچون مباحث نفس و روح را برای کسانی که از کلام آگاهی ندارند، به بیراهه رفتن می‌داند و در این خصوص به شدت از صدوق انتقاد می‌کند و می‌نویسد:

این، عقیده‌ای است که هیچ عاقلی آن را نمی‌پذیرد. سزاوار نیست کسی که آگاهی از حقایق امور ندارد، در این موارد سخن بگوید... آنچه ابوجعفر به آن تصریح کرده است، در معنای نفس و روح، همان قول اهل تناسخ است، بدون آنکه بدانند به اعتقاد آنان دچار شده است. پیامد این گفتار برای خودش و برای دیگران بسیار بزرگ است. (همان: ۲۱۱)

ه) ضرورت بهره‌گیری از استدلال در مسائل معرفتی

شیخ مفید معتقد است که اعتقادات دینی باید بر اساس منطق و استدلال استوار شود و روش اهل حدیث در مسائل اعتقادی را که روشی تبعیدی و تقلیدی است به شدت مورد انتقاد قرار داده است. مفید در این رابطه در *اوائیل المقالات* می‌نویسد:

اقول ان المعرفة بالله اكتساب وكذلك المعرفة بانبيائه وكل غائب و انه لا يجوز الاضطرار الى معرفة شي مما ذكرناه و هو مذهب كثير من الامامية و البغداديين من المعتزلة خاصة و يخالف فيه البصريون من المعتزلة و الحشوية من اصحاب الحديث. (مفید(۱)، ۱۴۱۴ق: ۶۶)

مفید در رد اهل حدیث نیز می‌نویسد:

اگر تقلید در عقاید روا و استدلال و نظر باطل بود، تقلید گروهی از گروه دیگر اولی نیست. بنابراین هر گمراهی به سبب تقلید معذور خواهد بود و کسانی که از بدعت‌گذاران در دین پیروی می‌کنند، گناهی نداشتند. این سخنی است که هیچ کس آن را نمی‌گوید، از این روی، استدلال و نظر حق است و مناظره به حق نیز رواست. (مفید، ۴۱۳ق: ۲۰۳)

شیخ مفید با استناد به آیاتی از قرآن و روایات، تعبد در اصول معرفتی دین را نکوهش می‌نماید و بر اهل حدیث و صدوق در این خصوص خرده می‌گیرد:

ایاکم و التقلید، فانه من قلّد فی دینه هلك، ان الله تعالی یقول: «اتخذوا احبارهم و رهبانهم ارباباً من دون الله». فلا و الله ماصلاً لهم ولا صاموا ولكنهم احلوا لهم حراماً و حرّموا عليهم حلالاً فقلّدوهم فی ذلك فبعدوهم وهم لا يشعرون. (همان)

نتیجه‌گیری

پس از بررسی دیدگاه شیخ صدوق از مکتب نص‌گرای قم و شیخ مفید از مکتب عقل‌گرای بغداد در مورد جایگاه عقل در منظومه معرفتی تشیع می‌بایست به بررسی تطبیقی دیدگاه این دو عالم شیعی پردازیم. در بررسی‌های صورت گرفته می‌توان موارد ذیل را مورد دقت بیشتری قرار داد:

۱. تفاوت دیدگاه شیخ صدوق و شیخ مفید در جایگاه عقل در کلام: پس از بررسی‌ها صورت گرفته به طور خلاصه تفاوت دیدگاه شیخ صدوق و شیخ مفید را می‌توان این گونه توضیح داد که شیخ صدوق عقل را به مضمون روایات «ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان» و یا در تعبیر دیگر «التجرع للغصة حتی تنال الفرصة» تعریف می‌کند. (صدوق، ۱۴۱۰ق: ۲۳۹) هرچند این تعریف اختصاص به عقل عملی ندارد، ولی به وضوح عقل نظری را در چارچوب دریافته‌ها و آرمان‌های عقل عملی محدود می‌کند و بر این باور است که عقل در آیات و روایات از چنین مشخصه‌ای برخوردار است.^۱

در مقابل شیخ مفید شناخت اصول دین را عقلی و اکتسابی می‌داند، ولی در عین حال معتقد است که راه معرفت نزدیک است و آدمی در هر سطحی که باشد، بی‌آنکه علم کلام بداند یا با فنون جدل آشنا باشد، صرفاً با به‌کارگیری عقل خویش می‌تواند به

۱. (ر.ک): کلینی، ۱۴۱۳: کتاب العقل والجهل از اصول کافی و بحارالانوار.

معرفت‌خداوند نایل شود.^۱ نکته‌ای که در برداشت شیخ مفید از عقل وجود دارد این است که ایشان همچون معتزله راه افراط در جایگاه عقل را نپیموده است. ایشان در رساله‌النکت از عقل تعریفی کرده است که به خوبی میانه روی شیخ مفید را نشان می‌دهد: «العقل معنی یتمیز به من معرفة المستنبطات و یسمی عقلاً لانه یعقل عن المقبحات».^۲ این تعریف یادآور برداشت شیخ صدوق نیز از عقل است.

۲. عصر غیبت و رشد عقل‌گرایی: همانگونه که بیان شد، غیبت امام دوازدهم علیه السلام و حیرتی که جامعه شیعی را در بر گرفت، بر روند رشد عقل‌گرایی تأثیر گذاشت. غیبت امام به عنوان منبع و رکن دین و حجت خداوند بر بندگان شک و تردیدهای را در جامعه شیعی به وجود آورد که پس از آغاز غیبت، دوازده گروه رقیب به وجود آمدند. این روند تا پایان دهه چهارم قرن چهارم هجری ادامه داشت که از این دوره به دوره حیرت نام برده می‌شود. شاید مهم‌ترین خدمتی که محدثان شیعی و جریان نص‌گرا در این دوره انجام دادند، خروج جامعه شیعی با کمک احادیث از دوران حیرت بود.

پس از این دوران بود که کم‌کم علمای شیعی توانستند نفوذ خود را باز یابند، اما مسائل جدید احساس تغییر را در بین علما ایجاد کرد. در این بین مطالعه آثار شیخ صدوق به عنوان آخرین متفکر حدیث‌گرا که آثارش بخش عمده میراث اخباریان را تشکیل می‌دهد ما را به این حقیقت رهنمون می‌کند که ایشان در شرح احادیث، رویکردی کاملاً تنزیهی داشته و از این رهگذر شیخ صدوق را نمی‌توان حدیث‌گرای عقل‌گرایز صرف قلمداد کرد. (رضوی صوفیانی و گذشته، ۱۳۹۰: ۱۱۰-۱۰۹) ادامه این روند توسط شیخ مفید با تعدیل دیدگاه‌های عقل‌گرایانه مکتب بغداد و رویکردی میانه بین عقل‌گرایی و نص‌گرایی پی گرفته شد. (همان و مرعشی شوشتری و اسدی کوه‌باد، ۸۷: ۱۴۰)

۳. ورود عقل‌گرایی از کلام به اصول فقه: پیش از ظهور شیخ مفید و شاگردانش، سید مرتضی و شیخ طوسی، فقه مبتنی بر نصوص، بدون اعمال نظر و استدلال بود، اما در این دوره، هم اصول فقه نهادینه شد و هم تحرکات بنیادی خردگرایانه صورت گرفت، چندان که این نهال در دوره‌های پسین موجب تحولات عظیم در روش‌های فقه شد. از مقایسه کتاب‌های مبسوط و خلاف با نهاییه شیخ طوسی چنین بر می‌آید که او در دو کتاب اولی در چهره یک مجتهد اصولی در بسیاری از فروع به قیاس و استحسان عمل می‌کند، اما در نهاییه مشی اخباریان را دارد و

۲. (ر.ک): مفید، ج ۲، ۱۴۱۴ق.

۳. (ر.ک): مفید (۲)، ج ۱۰، ۱۴۱۴ق.

نهایه متصف است به این که روایت است نه فتوا. این اختلاف نه تنها در مقام فقاہت او، بلکه در مقام روایت او نیز با تألیف «استبصار» و «تہذیب» نمود پیدا می‌کند. شیخ مفید و سید مرتضی که هر کدام در بررسی نقش نظریه‌پردازان مکتب بغداد مقطعی استاد شیخ طوسی بودند، شیوہ‌شان عقلی، نقلی بود و در واقع، شیخ طوسی ادامه دهنده راه استادش بوده است.

با تلاش‌های شیخ مفید، سید مرتضی و شیخ طوسی عقل در کنار سه ادله دیگر به عنوان منابع اصلی فقه شیعہ شناخته شد. نکته آنجاست که شیخ مفید با رویکرد میانہ خود عقل را در طول منابع‌های سه‌گانه (قرآن، سنت و اجماع) قرار داده است و این رویکرد توسط شاگردان شیخ مفید به ویژه سید مرتضی و شیخ طوسی رو به کمال نهاد.^۱



۱. (ر.ک): شفیعی، ۱۳۸۷: ۱۰-۱۱.

منابع و مأخذ:

- قرآن کریم.
- آریان، حمید(۱۳۸۹)، «شأن و کارکرد عقل در تفسیر قرآن از دیدگاه نص‌گرایان»، مجله قرآن شناخت، پاییز و زمستان ۱۳۸۹، ش ۶.
- انصاری، شیخ مرتضی(۱۲۱۴ق)، *فرائد الاصول*، قم: مجمع الفکر الاسلامی.
- برنجکار، رضا و سیدمحسن موسوی(۱۳۸۹) «عقل‌گرایی شیخ صدوق و متکلم بودن او»، علوم حدیث، پاییز ۱۳۸۹، ش ۵۷.
- فصلنامه رواق اندیشه(۱۳۸۲)، «واژه‌شناسی: موضوع این شماره عقل‌گرایی(راسیونالیسم)»، دی ۱۳۸۲، ش ۲۵.
- تستری، شیخ اسدالله(۱۳۱۶)، *كشف القناع عن وجوه حجیة الاجماع*، قم: موسسه آل‌البیت علیهم‌السلام.
- جودکی، محبوبه(۱۳۸۴)، «پیامدهای غیبت بر اندیشه و حیات سیاسی شیعیان»، تاریخ اسلام، زمستان ۱۳۸۴، ش ۲۴.
- خسرو پناه، عبدالحسین و نفیسه امیری(۱۳۸۸) «عقل و عقل‌گرایی در فلسفه و قرآن»، فصلنامه پژوهش‌های میان رشته‌ای قرآن کریم، سال اول، بهار ۱۳۸۸، ش ۲.
- رحمتی، محمد کاظم(۱۳۸۵)، «غیبت صغری و نخستین بحران‌های امامیه»، تاریخ اسلام، بهار ۱۳۸۵، ش ۲۵.
- رضوی صوفیانی، عظیم و ناصر گذشته(۱۳۹۰)، «علل‌گرایی شیخی مفید و سیدمرتضی به عقل‌گرایی اعتزالی»، پژوهشنامه تاریخ تمدن اسلامی، بهار و تابستان ۱۳۹۰، ش ۲.
- سبجانی، محمد تقی(۱۳۷۴)، «عقل‌گرایی و نص‌گرایی در کلام اسلامی»، مجله نقد و نظر، تابستان و پاییز ۱۳۷۴، ش ۳ و ۴.
- شریعتمداری، حمیدرضا و مرتضی توکلی محمدی(۱۳۹۳)، «عقل‌گرایی و نص‌گرایی در کلام اسلامی؛ با بررسی دیدگاه‌های شیخ طوسی و ابن‌ادریس»، پژوهشنامه کلام، سال اول، ش ۱.
- شفیعی، محمود(۱۳۸۷)، «قتضاها و امتناع‌های عقل‌گرایی در فقه سیاسی»، شیعه‌شناسی، پاییز ۱۳۸۷، ش ۲۳.
- صدر، محمدباقر(۱۳۹۵ق)، *المعالم الجدیدة للاصول*، ج ۲، طهران: مکتبه النجاشی.

- صدوق، ابوجعفر محمدبن علی بن بابویه (۱۳۶۲)، *من لا یحضره الفقیه*، قم: موسسه النشر الاسلامی.
- _____ (۱۳۸۰)، *اعتقادات*.
- _____ (۱۴۱۰)، *معانی الاخبار*، بیروت: موسسه الاعلمی.
- _____ (۱۳۹۵)، *کمال الدین و تمام النعمه*، ج ۱، تهران: انتشارات اسلامی.
- _____ (۱۳۹۸ ق)، *التوحید*، قم: موسسه نشر اسلامی.
- طریحی، فخر الدین (۱۳۶۲)، *مجمع البحرین*، تحقیق: احمد حسینی، ج ۴، ج ۳، تهران: کتابفروشی مرتضوی.
- عباسی تبار فیروزجاه، حبیب الله (۱۳۸۵)، «جایگاه عقل در اسلام»، بازتاب اندیشه، اردیبهشت ۱۳۸۵، ش ۷۳.
- قماش، سعید (۱۳۸۴)، *جایگاه عقل در استنباط احکام*، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- کلینی، محمدبن یعقوب (۱۳۴۸)، *اصول کافی*، ترجمه سیدجواد مصطفوی، تهران: اسلامیة.
- _____ (۱۴۱۳)، *اصول کافی*، بیروت: دار الاضواء.
- مجلسی، محمد باقر (۱۴۱۳)، *بحار الانوار*، بیروت: موسسه الوفا.
- مرعشی شوشتری، سید محمدحسن و هرمز اسدی کوه‌باد (۱۳۸۷)، «بررسی نقش نظریه پردازان مکتب بغداد در نهادینه کردن عقل در سیر تحول و تطور فقه پژوهی امامیه»، پژوهشنامه فقه و حقوق اسلامی، ش ۱.
- مسعودی، جهانگیر و هوشنگ استادی (۱۳۸۹)، «تاثیرات عقل فلسفی بر کلام»، فصلنامه شیعه شناسی، بهار ۱۳۸۹، ش ۲۹.
- مفید، محمدبن محمدبن نعمان (۱۴۱۴)، *اوائیل المقالات*، بیروت: دارالمفید.
- _____ (۱۴۱۴)، *النکت فی مقدمات الاصول*، تصحیح محمدرضا جلالی، بیروت: دارالمفید.
- _____ (۱۴۱۴)، *الفصول المختاره من العیون و المحاسن*، ج ۲، بیروت: موسسه البعثة.
- _____ (۱۴۱۳)، *تصحیح الاعتقادات*، تهران: المؤتمر العالمی.